



The Haunted

نویسنده: دایوان زی

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

این کتاب دارای 140 فصله

برای اطلاعات بیشتر به کانال مترجم ملحق شین!

https://t.me/lotus_sefid



لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها

اون رو دریافت کنید.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

شما میتونین برای خرید کتاب ها از طریق کانال مترجم هم اقدام کنید!

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار

و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این

کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

فصل دهم: روز سال نو

خیلی زود انتهای سال رسید. ماه قبل آرام بود و اتفاقی نیفتاد.

پس از اینکه چی یان با رعشه و وحشت خودش را به خانه رساند. مشکلی پیش نیامد و توانست آرام بگیرد. تنها اثر جانبی که پیش آمد این بود که چی یان دیگر جرات نمیکرد از بیرون غذا سفارش بدهد او در خانه غذا می پخت در نتیجه غذاهای خانگی بیشتری برای بیه بینگجی می گذاشت.

به عنوان هدیه سال نو، شرکت به همه کارمندانش دو جعبه میوه، یک جعبه سبزیجات و یک جعبه بزرگ گردو داد. گردوها خیلی کوچک بودند اما طعم خوبی داشتند و پوسته شان سفت بود.

چی یان در روز سال جدید، پس از خوردن غذا، جلوی تلویزیون نشسته و گردو میخورد. او قدرت زیادی نداشت تا بتواند همه گردوها را بشکند. پس آنهایی را که خرد شده بودند برای خودش برداشته و آن گردوهایی که پوسته خوبی داشتند در برابر محراب بیه بینگجی قرار داد.

شخصی که او نمیتوانست ببیند در کنارش قرار داشت. هربار که او یک گردو را پایین می گذاشت شخص انگشتش را لیس میزد و هربار که چی یان یک گردو را به دهان می گذاشت آن چیز به سمتش خم میشد و نوک زبانش را

لیس میزد.

آنها که میتوانستند به خانه میرفتند و جشن میگرفتند. آنهایی هم که مانند چی یان در خانه کسی را نداشتند که پیشش برگردند یا آنها که خانه شان در ایالت های دیگری بود کنار هم جمع میشدند و یک مهمانی شام ترتیب میدادند.

هرچند چی یان هم دعوت بود ولی دعوتشان را رد کرد. او جرات نداشت بیشتر از ساعت 12 بیرون بماند. همکارانش هم میخواستند تمام شب در ویلایی بیرون شهر بمانند این موضوع برای او مانند یک نمایش بسیار ترسناک و خشن بود.

او پس از حادثه ترسناک ماه قبل بسختی توانسته بود خودش را جمع و جور کند و اگر دوباره اتفاقی می افتاد واقعا نمیتوانست تحمل کند. پس وقتی برنامه هایشان را شنید ناخودآگاه از آنان دور شد.

ولی تنهایی جشن گرفتن تعطیلات احساس بدی داشت که نمیشد از آن اجتناب کرد. او صبح با خودش یک بطری شراب آورد و هنگام شب یک لیوان نوشید. حالا به تنهایی گردو میخورد و یک نوع احساس غم غیر قابل توضیح داشت.

صدای جشن از برنامه های تلویزیون بلند بود، صدای پیام های عید که پشت سر هم برایش می آمد هم اصلا به او احساس صمیمیت نمیداد.

هیچ کدام از اینها متعلق به او نبود.

وقتی کودک بود و در خانه تنها میماند هم همین احساس را داشت ولی حداقل پدر بزرگ و مادر بزرگش را داشت تا او را لوس کنند و به او برسند اما حالا که تنها بود خودش را برای چه کسی باید لوس میکرد؟

برای از بین بردن این احساس ناراحتی ناگهانی، یک لیوان شراب دیگر برداشت و هر دو لیوان ها را پر کرد یکی از لیوانها را روی محراب قرار داد و لیوان خودش را بلند کرد.

چی یان لبخند زنان گفت: «بسلامتی ارباب سوم، سال نو مبارک! تو سال جدید هم خودمو به دستای شما میسپارم.» بعد لیوانش را یکباره سر کشید. کاری که او میکرد جشن گرفتن سال جدید با یک بطری خاکستر و یک لوح روح بود.

راهب جانگ قبلا بطور واضح به او گفته بود از جناب بیه هیچ چیزی بجز خاکسترهایش نمانده است و این تنها خاکسترهایش بودند که تاثیر ویژه ای داشتند. برقرار کردن یک محراب و دعا در برابر روحش صرفا برای نشان دادن احترام و سپاسگزاری در برابر روح این شخص مرحوم بود.

اما مانند بچه ای که نسبت به اسباب بازی هایش احساس خاصی دارد چی یان هم طبیعتا، احساس وابستگی و نیاز خاصی نسبت به "بیه بینگجی"

داشت که بارها و بارها از او محافظت کرده بود.

چی یان شروع کرد به جواب دادن پیام هایش، درحالیکه شراب مینوشید تمام آن تبریکات دوستانش را پاسخ میداد. خیلی زود یک بطری را تمام کرد. با اینکه این شراب چندان قوی نبود، او نیز نمیتوانست زیاد بخورد پس خیلی زود وقتی ساعت 12 شده بود تلو تلو خورده و مست شد.

چشمان خود را مالید و آماده رفتن به تختخواب بود. در حین رفتن به دستشویی لیز خورد، دست و صورت خود را شست و بعد خودش را درون تختخواب پرت کرد. پیش از اینکه هوشیاریش را از دست بدهد با حالتی تاریک و ترسناک اندیشید که امشب هیچ تق تق درمی نمیتواند او را بیدار کند.

در آن حالت گیج و خواب آلود، فراموش کرد چراغ اتاق نشیمن را خاموش کند. نور روی تختش می تابید، همان جایی که او درون پتوهایش پیچیده و به آرامی خوابیده بود.

« »

درون خانه صدای آهی شنیده شد. صدا خیلی زود ناپدید شد حتی اگر کس دیگری درون خانه بود هم تصور میکرد چیزی جز یک خیال نبوده است. خیلی زود چراغ های اتاق نشیمن دو بار درخشیدند و بعد خاموش شدند.

آن یکی شخص ساکن خانه، بدون عجله به سمت رختخواب رفت و لبه تخت

نشست. دستش را دراز کرده و صورت چی یان را نوازش نمود. سپس به آرامی خم شد و صورت چی یان را با اشتیاق لیس میزد.

خیلی آرام و سبک، مانند شیطانی که جسد خونینی که در برابرش بود را مزه کند.

"او" نمیخواست "دیگری" در آرامش و با آسودگی مثل همیشه بخوابد. در تخت خزید. پتوها را کنار زد و زیر آنها قرار گرفت.^۱

چی یان همانطور که در خواب عمیقی بود بخاطر سرما به خود لرزید. و صدایی از دهانش خارج شد انگار غرغر میکرد بعد دوباره آرام شد و چینی به ابروهایش داد.

آن موجود خندید. با انگشتانش اخم چی یان را صاف کرد سپس بوسه ای به پیشانی او نشانید. چی یان را در آغوش گرفت و به آرامی او را غرق بوسه کرد. هرچند خیلی زود فهمید که فقط با بوسه نمیتواند میلش را سرکوب کند.

حتی اینطور محکم و تنگ بغل کردن چی یان هم برایش کافی نبود. شبیه خاکسترهای خاموش نشده یک آتش، شعله های هوشش از عمق وجودش زبانه میکشیدند. داغ تر و داغ تر میشدند تا جایی که کاملاً او را در بر گرفتند.

ناگهان با یک صدای کوچک، گرما اوج گرفت و مانند بخار آتش به همه

^۱ عزیزان اینطوری دیگه رسماً زیر پتو هم از جن و پری ها در امان نیستیم ☺

طرف پراکنده شد.

آن موجود سریع پتوها را از روی چی یان کنار زد و رویش قرار گرفت. با حرص و طمع زیادی جلو رفت.....

وقتی چی یان بیدار شد شدیداً احساس خستگی میکرد. تمام شب با خواب و رویاهای عجیب درگیر بود ولی هیچ چیزی بیاد نمی آورد بدنش درد میکرد انگار شدیداً دویده بود. معمولاً وقتی با حالت بدی میخوابید این اتفاق برایش می افتاد هرچند چی یان مدتی بود که از این تختخواب استفاده میکرد و هرگز از این مشکلات با آن نداشت.

با این حال این حس و رخوت را نتیجه مست شدن دیشب فرض کرد هرچند شگفت زده بود که چرا سردرد ندارد. مطمئناً یک مقدار شراب آدم را مست نمیکرد درسته؟

وقتی پشت تلفن با شوجیانگ حرف میزد سهواً این موضوع را بیان کرد و شوجیانگ گفت: «اگه بخوام علمی اینو برات باز کنم بهش میگن انتقال درد...»

چی یان از اینکه دهانش را باز کرده و این را گفت پشیمان بود ولی با توجه به شوخی های شوجیانگ، بنظرش رسید این مساله چندان مهمی نیست اما در انتهای همان ماه بود که فهمید یک جای کار میلنگد.

قبض برق هیچ وقت اینقدر زیاد نمیشد. هرچند سیستم گرما دهی خانه خیلی خوب نبود و همیشه کمی سرد به نظر میرسید ولی او هرگز سیستم تهویه هوا را در اتاق روشن نمیگذاشت تا آنجا را گرم کند. اما قبض نشان میداد که او برای تمام ماه هر روز از آن استفاده کرده است!!!

با اینحال همین هم آنقدری هشدار دهنده نبود تا چی یان را متعجب کند. گرچه تردیدهایی داشت اما خودش را بخاطر این چیزها مضطرب نمیکرد. تا اینکه یک شب پس از دوش گرفتن، وقتی به آینه نگاه میکرد و داشت پیژامه خود را به تن میکرد متوجه شد روی سینه اش درست کنار نوک سینه اش، یک نشان سرخ هست همینطور یک کبودی که مشخص بود با نوک انگشت ایجاد شده است.

انگار معشوقی بی تاب و ناشکیبا اینها را بجا گذاشته بود.

✓کی ممنوع

✓چاپ ممنوع

✓هر کاری بی اجازه سایت و مترجم ممنوع

تسخیر شده

لیستی از تمام کتابهایی که تا الان به اتمام رسیدن و یا در حال ترجمه
هستن:

Hua Hua You Long

Mo Dao Zu Shi Novel

The Scum Villain's Self-Saving System

Heaven Official's Blessing

در حال ترجمه

Ai no Kusabi

The Haunted

record of the missing sect master

شما میتونین توی سایت مای انیمه نسخه های کامل کتاب ها وهمینطور

نسخه های تکی رو پیدا کنید!

لطفا در صورت کپی شدن کارهامون در هر کانال یا شبکه اجتماعی یا

ورک شاپی بهمون اطلاع رسانی کنید!

https://t.me/lotus_sefid

myAnimes@